

روان‌شناسی به مثابه دین

نویسنده: مارتین بابگن و دیدره بابگن

مترجم: حمید بخشنده

چکیده

مقوله رفتار و چگونگی تغییر آن امری است که هم دین و هم دانش روان‌شناسی و شاخه‌های مربوط بدان پرداخته است. در این راستا، اندیشمندانی از جهان مسیحیت که به جمع‌بندی قابل قبولی از دین خود دست نیافته بودند، درصدد برآمدند فارغ از سخنان دینی، رفتار انسان را به طور تجربی، بررسی و در باب شخصیت آدمی نظریه‌پردازی کنند. آنان تا آنجا پیش رفتند که اندیشه‌ها و مکاتبی را به منزله دین جدید مطرح کردند. نویسندگان مقاله، دست‌کم چهار شخصیت برجسته را که با رها کردن مسیحیت در این وادی افتادند، نام می‌بردند و به طور جسته‌گریخته، نمایی از اندیشه‌های آنان را بیان می‌کنند. البته یکی از عوامل اثرگذار در رها کردن دین مسیحی، وجود برخی آموزه‌های نادرست در مسیحیت است. با این حال، مقاله پیش رو، نقدهایی را از جنبه‌های متفاوت نسبت به این اندیشمندان به عمل می‌آورد. بر این اساس، تأکید نویسندگان مقاله به نوعی ردّ این مکاتب دین‌گونه یا ایفای نقش آنها به عنوان دین و تأکید بر بازگشت به دین آسمانی یعنی مسیحیت و گفته‌های کتاب مقدس است.

کلیدواژگان

روان‌شناسی یونگ، مکتب فروید، کارل راجرز، مسمریسم، درمان روح‌ها، روان‌شناسی فراشخصی، مسیحیت، عهدین.

مقدمه

کتاب مقدس آکنده از توضیحاتی در این باره است که چرا اشخاص به طرز خاص خود رفتار می‌کنند و چگونه آنان تغییر می‌یابند. خداوند در اوایل سفر پیدایش، مشکل اساسی انسان را نشان داده است: جدایی از خدا به سبب گناه و خدا تنها راه حل پایا برای تغییر را [نیز] در اختیار نهاده است: رابطه احیاشده با خدا از طریق ایمان به مرگ و رستاخیز عیسی. جدایی فرد از خدا یا ارتباط فعال وی با او بر هر نگرش، هر انتخاب و هر عمل تأثیر خواهد گذاشت. مطالعه نوع بشر از هر چشم‌انداز دیگر موجب پدید آمدن دیدگاهی انحرافی خواهد شد. اگرچه ما می‌توانیم جنبه‌های بیرونی طبیعت آدمیان را مشاهده، ثبت و گزارش کنیم، برای توضیح چرایی شیوه رفتاری

افراد و چگونگی امکان تغییر آنان باید به کتاب مقدس روی بیاوریم. هر توضیح دیگری برای آن که دقیق باشد، باید کاملاً مطابق با کتاب مقدس باشد. روان‌شناسی به همان حوزه‌های مهمی می‌پردازد که تاکنون «نوشته‌های مقدس عهدین» می‌پرداخت. توضیح چرایی شیوه رفتار افراد و بیان چگونگی تغییر آنها، قرن‌ها دغدغه فیلسوفان، الهی‌دانان، فرقه‌شناسان و عالمان علوم خفیه بوده است. از آنجا که خدا کتاب رهنما را در باب چگونه زیستن عطا کرده است، همه نظریه‌های مربوط به چرایی رفتار و چگونگی تغییر را باید ذاتاً دینی محسوب کرد. در حالی که «کتاب عهدین» ادعا می‌کند که وحی، الهی است، روان‌درمانی مدعی اثبات علمی است. با این وصف، وقتی موضوع به رفتار و نگرش و اخلاقیات و ارزش‌ها مربوط می‌شود، ما با دین سروکار داریم، خواه دین مسیحیت و خواه هر یک از شماری از ادیان دیگر که از جمله آنها، دین اومانیسم سکولار است. روان‌درمانی به طور معقولانه‌تر با مقوله دین سازگار است تا حوزه علم. کسانی که از دیدگاه تحلیلی و پژوهشی به روان‌درمانی می‌نگرند، مدت‌های طولانی نسبت به ماهیت دینی روان‌درمانی تردید داشته‌اند. روان‌پزشک جروم فرانک می‌گوید: «روان‌درمانی در درجه اول، علم کاربردی نیست، بلکه از بعضی جهات بیشتر به دین شباهت دارد.»

شمار بسیاری از کسانی که به کار روان‌درمانی اشتغال دارند، جنبه‌های دینی آن را قبول دارند. به نظر ویکتور فون وایتس‌زاکر، «سی. جی. یونگ، نخستین کسی بود که پی برد روان‌کاوی به سپهر دین تعلق دارد.» می‌نویسد:

ادیان نظام‌های درمانی برای درمان بیماری روانی هستند ... از این رو، بیماران زمینه‌ساز آنند که روان‌درمانگر نقش کشیش را ایفا کند و از او انتظار و تقاضا دارند که آنان را از اندوهشان رهایی بخشد. بدین روی، ما روان‌درمان‌گران باید خود را وقف حل مشکلاتی کنیم که به تعبیر دقیق و صحیح، به کارشناسان الهیات مربوط است.

باید توجه داشت که یونگ از واژه «دین» به جای «مسیحیت» استفاده کرده است. یونگ، خود، از مسیحیت انتقاد کرده بود و به کاوش درباره دیگر شکل‌های تجربه دینی از جمله علوم غریبه پرداخت. یونگ بدون آن که سرشت مذهبی انسان را رد کند، از خدای کتاب مقدس صرف نظر کرد و نقش خود را به مثابه کشیش پذیرفت. خاستگاه جای‌گزین‌های دین‌گونه

از همان آغاز، نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناسانه مشاوره، تردیدهایی درباره مسیحیت ایجاد کرد. هر نوآور بزرگ نظریه‌های روان‌شناختی درصدد رسیدن به درکی از انسان قطع نظر از کلام و حیانی خدا بوده است. هر یک برای توضیح سرشت انسان و ایجاد تغییر، مکاتبی پدید آوردند که بر کتاب مقدس مبتنی نبود. اشخاصی مانند زیگموند فروید (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) و کارل یونگ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱) اعتقاد به مسیحیت را از بین بردند و مکاتبی را در مخالفت مستقیم با کلام خداوند پی‌ریزی کردند. اعتقاد به علوم غریبه، الحاد و ستیز با مسیحیت با استفاده از زبان طنین‌افکن روان‌شناسانه و علمی، جامه مبدل بر تن کرد. زیگموند فروید، باورهای دینی را تا مرتبه اوهم فروکاست و دین را «روان‌رنجوری و سواسی بشر» خواند.

البته یونگ، پیرو اولیه فروید، همه ادیان را اسطوره‌های جمعی می‌خواند. او عقیده نداشت که آنها در اصل واقعی‌اند، بلکه معتقد بود آنها می‌توانند بر شخصیت انسان اثربگذارند. در حالی که فروید، دین را منشأ مشکلات ذهنی می‌انگاشت، یونگ اعتقاد داشت که دین یک راه حل است. فروید اظهار می‌کرد که ادیان، ناشی از توهم و در نتیجه شرنده. از طرف دیگر، یونگ اظهار می‌داشت که ادیان، تخیلی، اما خیر هستند. هر دو نظر، ضد مسیحی هستند. یکی مسیحیت را انکار می‌کند و دیگری آن را اسطوره می‌خواند. هر دو مکتب روان‌شناختی فروید و یونگ، مغرضانه به دین می‌نگریستند. آنها نه در موضوع علم، بلکه درباره ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارها بحث کردند و چون آنها در حوزه‌هایی کار کردند که کتاب مقدس به عرضه کلام موثق خدا درباره آنها پرداخته است، آنها به بسط ادیانی معارض با کتاب مقدس پرداختند. جی آدامز می‌گوید:

با توجه به تعالیم کتاب مقدس، انسان ناگزیر است چنین نتیجه‌گیری کند که بخش زیادی از روان‌شناسی بالینی و مشاوره و نیز بیشتر درمان‌های روان‌پزشکی بدون اجازه‌نامه از خدا و با سرپیچی ارادی علیه او انجام گرفته است. این امر، اجتناب‌ناپذیر بود؛ زیرا کلام خدای مقتدر هستی نادیده گرفته شده است. در آن کلام، «همه امور مربوط به زندگی و خداگونگی» آمده است. با رهنمایی آن، خداخواه «می‌تواند برای هر کار نیکی کاملاً آماده شود»؛ و آن کلام ... و تنها آن کلام است که می‌تواند به خطاکار بیچاره بگوید چگونه خدا را با همه قلب و ذهن و روح دوست داشته باشد و چگونه همسایه را درست به همان اندازه دوست داشته باشد که خود را دوست دارد.

توماس ساس، استاد ممتاز روان‌پزشکی و نویسنده اظهار داشته است که «برداشت معروف فروید به عنوان فرد روشن‌فکر، آزاد و غیر مذهبی که به کمک روان‌کاوی «کشف کرد» دین، بیماری ذهنی است، قصه صرف است». وی می‌گوید: «یکی از قوی‌ترین انگیزه‌های فروید در زندگی، میل شدید برای انتقام‌گیری از مسیحیت برای یهودستیزی دیرینه آن است». فروید از زبان طنین‌انداز علمی برای پنهان کردن دشمنی‌اش نسبت به دین استفاده کرد. به هر حال، ساس تصریح می‌کند که «به طور خلاصه، در مورد دشمنی فروید نسبت به دین رسمی، هیچ چیز علمی وجود ندارد، گرچه او سخت تلاش کرده است تا وانمود کند چنین چیزی هست». فروید نه مشاهده‌گر بی‌طرف نوع بشر بود و نه شاهد عادل دین. در حالی که فروید در خانواده‌ای یهودی پرورش یافته بود، پدر یونگ، کشیشی پروتستان بود. توصیف یونگ از اولین تجربه‌اش در عشای ربانی، نمایانگر نومیدی او از مسیحیت است. وی می‌نویسد: رفته‌رفته دریافتم که این شرکت در مراسم دینی برای من سرنوشت‌ساز بود. در عمل برایم معلوم شده بود که این مراسم بیش از آن که یک زیان محض باشد، پوچ و بی‌معناست. من می‌دانستم که دیگر هرگز قادر نخواهم بود در این مراسم شرکت کنم. پیش خود اندیشیدم «عجب، این اصلاً دین نیست. این نبود خداست؛ کلیسا جایی نیست که باید بروم. این نه زندگی، بلکه مرگ است که در آنجاست». این تجربه مهم می‌توانست یونگ را همچون فروید به انکار همه ادیان سوق دهد، اما چنین نشد. از نگاه وی، ادیان همگی اسطوره‌هایی هستند که متضمن حقایقی درباره روان انسان هستند. از نظر وی، روان‌کاوی

فعالیتی دینی است و از آنجا که همه ادیان دربردارنده شماری از عناصر در باب حقیقت هستند، وی مرجعیت کتاب مقدس و این ادعای خاص را رد کرد که عیسی مسیح تنها راه رستگاری است. کارل یونگ، مسیحیت را نکوهش کرد و گرفتار نوعی بت پرستی شد. او هر چیز مسیحی و هر چیز کتاب مقدس را از نو نام گذاری کرد و اسطوره کهن الگوهای خود را جایگزین آنها کرد. همچنان که او در عالم بت پرستی خاص خود سیر می کرد، کهن الگوها شکل گرفتند و به عنوان ارواح آشنا در خدمت وی بودند. او حتی از روح دانای خاص خود به نام فیلیمون بهره می گرفت. او در مراسم اسرارآمیز ارتباط با مردگان نیز شرکت می کرد. آموزش های یونگ به تفسیر کتاب مقدس به عنوان اسطوره و فروکاستن آموزه های اساسی دین به مذهب گنوسی رمزآمیز کمک کرد.

فروید و یونگ، هر یک، به جای مشاهده عینی و کشف علمی، تجربه خود را به نظام عقیدتی جدید تبدیل کردند و آن را روان کاوی نامیدند. فروید تلاش کرد که با فروکاستن دین تا مرتبه توهم و روان رنجوری، معنویت انسان را نابود کند. یونگ تلاش کرد با معرفی کردن هر دین به عنوان اسطوره و فرآورده قوه خیال، معنویت انسان را کم ارزش سازد. فروید و یونگ، هر دو با ردّ خدای کتاب مقدس، پیروان خود را در جست و جو برای یافته های متفاوت نوع بشر و راه حل های جایگزین برای مشکلات زندگی، رهبری کردند. آنها به درون خود و تصورات محدود خود روی آوردند و از منظر ذهنیت ضد مسیحی خود به موضوعات نگریستند. از آنجا که روان درمانی و مسیحیت به مبانی متفاوت تکیه داده اند در جهات متفاوت حرکت کرده اند، و به نظام های عقیدتی متغایر وابسته اند؛ آنها نه امروزه و نه در گذشته، همیار عادی در کمک به افراد نبوده اند. ایمانی که زمانی به قدیسان مبذول می شد، جای خود را به ایمانی متفاوت داد؛ ایمانی که در بیشتر موارد، چهره طب یا علم را به خود می گیرد، اما مبتنی بر بنیان هایی بوده که در تضاد آشکار با کتاب مقدس است. ماری استوارت وان لِن به نیروی محرکی اشاره کرده است که روان شناسی از کسانی دریافت کرد که در صدد ردّ مسیحیت بودند. وی می گوید: «به نظر می رسد برخی از اثرگذارترین پیش گامان روان شناسی در آمریکا آن را ابزاری مطلوب برای کنار گذاشتن تربیت مسیحی خود به نام علم یافتند.» کارل راجرز، نمونه ای دیگر از آن پیشگامان اثرگذار است. او و برخی از هم کلاسی هایش گرچه در حوزه علمیه الهیات ایالات متحده آمریکا حضور داشتند، «خود را کاملاً فارغ از کار مذهبی می پنداشتند». وی آنچه را در جست و جویش بود، در مسیحیت نیافت و از این رو، آموزش مسیحی و دعوت مسیحی را رها کرد. کارل راجرز از مسیحیت دست برداشت و یکی از محترم ترین رهبران روان شناسی انسان گرا گردید. وی اعتراف می کند که «من نمی توانستم در زمینه ای کار کنم که لازم بود به برخی آموزه های مذهبی خاص ایمان داشته باشم». روان شناسی برای او جذاب بود؛ چرا که وی به «مسائل مربوط به معنای زندگی» علاقه مند بود، اما نمی خواست به تعالیم مسیحیت محدود شود. کارل راجرز نه تنها دینی دیگر یعنی انسان گرایی سکولار را در پیش گرفت، بلکه بعدها به علوم غریبه روی آورد. راجرز به عمل غیرمجاز احضار ارواح دست زد که ارتباط با مردگان از طریق یک واسطه است. شخصی که منکر مسیحیت بوده است، درباره سبک زندگی به کلیسا، چه چیزی را می تواند پیشنهاد کند؟

در آغاز، روان‌درمانی به عنوان راه دیگر برای درمان و کمک بسط یافت نه به عنوان افزوده یا مکمل مسیحیت. [اما بعدها] معلوم شد نه تنها روشی جای‌گزین برای کمک برای روان‌های آشفته است، بلکه دارای جایگاه یک دین جای‌گزین است. ساس اظهار می‌کند:

توبه، اعتراف، دعا، ایمان، پایداری درونی و عناصر بی‌شمار دیگر سلب مالکیت می‌شوند و تحت عنوان روان‌درمانی دوباره نام‌گذاری می‌شوند. این در حالی است که برخی تقیدات مذهبی، تشریفات مذهبی، منع و نهی مذهبی و عناصر دیگر دین به نشانه‌های «بیماری» روان‌رنجوری یا روان‌پریشی تنزل می‌یابند و از بین برده می‌شوند.

ریشه‌های دینی مکتب مسمر ماهیت دینی نظریه‌های روان‌شناختی و روش‌های مشاوره به قبل از فروید به فرانتس آنتون مسمر (۱۷۳۴) - [۱۸۱۵]

می‌رسد. مسمر معتقد بود که راه درمان بزرگ و عمومی بیماری‌های جسمی و نیز هیجانی را یافته است. وی در سال ۱۷۷۹ اعلام کرد که «تنها یک بیماری و یک درمان وجود دارد». مسمر این انگاره را بیان کرد که یک مایع نامرئی در تمام بدن پخش شده است. او این مایع را «مغنطیس حیوانی» خواند و معتقد بود که آن بر بیماری یا سلامت هر دو جنبه ذهنی - هیجانی و جسمی زندگی اثر می‌گذارد. وی این مایع را انرژی موجود در سرتاسر طبیعت قلمداد می‌کرد. او نشان داد که تندرستی مطبوع و آسایش ذهنی از توزیع و تعادل مناسب مغنطیس حیوانی در سرتاسر بدن سرچشمه می‌گیرد.

نظرات مسمر ممکن است از دیدگاه علمی تا اندازه‌ای احمقانه به نظر رسد، اما به‌خوبی پذیرفته شد. علاوه بر این، نظرهای وی هنگامی که جرح و تعدیل شدند، بخش زیادی از پایه روان‌درمانی امروز را تشکیل دادند. مهم‌ترین تغییر در هیپنوتیسم مسمر، خلاص شدن از آهن‌رباها بود. نظریه مغنطیس حیوانی بر اثر یک رشته پیشرفت‌ها از جایگاه تأثیر فیزیکی آهن‌رباها به جایگاه تأثیرات روان‌شناختی ذهن بر ماده، تغییر رتبه یافت. بنابراین، حرکت آزاردهنده آهن‌رباها روی بدن شخصی که در تحت آب نشسته است، کنار گذاشته شد. مکتب مسمر برای بیمارانی که به حالات خلسه‌مانند خواب مصنوعی درمی‌آمدند، بیشتر تکنیک درمان روان‌شناسانه بود تا تن‌درمانی. علاوه بر این، برخی افراد تحت هیپنوتیسم مسمر به حالات عمیق‌تر از هوشیاری انتقال می‌یافتند و بی‌اختیار، درگیر تله‌پاتی، پیش‌آگاهی و غیب‌بینی می‌شدند. رفته‌رفته هیپنوتیسم مسمر به نگرش کاملی در باب زندگی تبدیل شد. مکتب مسمر، ارائه‌کننده راه جدید درمان افراد از طریق گفت‌وگوی همراه با دوستی عمیق بین پزشک و بیمارش بود. آنهایی که به طبابت مشغول بودند، از هیپنوتیسم مسمر در جست‌وجوی منابع فرضی و نادیده بالقوه برای درمان از درون ذهن استفاده کردند. نظریه‌ها و روش درمانی مسمر بر حوزه در حال پیشرفت روان‌پزشکی با افراد پیش‌گامی چون ژان مارتن شارکو (۱۸۶۷ - ۱۹۳۶)، متخصص بالینی اهل فرانسه و بنیان‌گذار عصب‌شناسی جدید، پی‌یر ژانه (۱۸۵۹ - ۱۹۴۷)، پزشک و روان‌شناس برجسته فرانسوی و نگارنده آثار پرشمار در روان‌شناسی و روان‌درمانی [و زیگموند فروید] عصب‌شناس و روان‌پزشک اتریشی و بنیان‌گذار روان‌کاوی، تأثیر بسیاری داشت. این اشخاص بلندآوازه از اطلاعاتی که از بیماران در حالت خواب مصنوعی گردآوری شده بود، استفاده می‌کردند. پیروان مسمر، نظرهای مربوط به تلقین خواب مصنوعی، درمان از طریق صحبت کردن و تأثیرات ذهن بر ماده را

ارتقا دادند. بنابراین، سه پیشرفت عمده ناشی از تأثیر مسمر عبارت بودند از خواب مصنوعی، روان‌درمانی و مثبت‌اندیشی.

اگرچه خواب مصنوعی قرن‌ها بود که در کارهای اسرارآمیز گوناگون از جمله وساطت‌های خلسه‌آمیز واسطه احضار روح، استفاده می‌شد، مسمر و پیروانش آن را به حوزه ارزشمند پزشکی غرب وارد کردند و هیپنوتیسم مسمر با انتقال تأکید از کنترل فیزیکی آهن‌رباها به نیروهای به اصطلاح روان‌شناختی پنهان در اعماق ذهن، از سطح فیزیکی به سطح روان‌شناختی و روحی ارتقا یافت. مکتب مسمر علاقه زیادی را در آمریکا برانگیخت چندان که یک مرد فرانسوی به نام شارل پوئن در طول دهه ۱۸۳۰ به ایراد سخنرانی می‌پرداخت و نمایش‌هایی را اجرا می‌کرد. حاضران از شاهکارهای هیپنوتیسم مسمر بسیار تأثیر می‌گرفتند؛ زیرا افراد هیپنوتیسم‌شده، خودبه‌خود، غیب‌بینی و تله‌پاتی ذهنی را انجام می‌دادند. همچنین افراد هنگامی که در حالتی خواب‌مانند بودند، می‌توانستند سطوح عمیق‌تری از هوشیاری را تجربه و گزارش کنند که در آن می‌توانستند پیوستگی مطلق به جهان فراسوی مرز مکان و زمان را احساس کنند. علاوه بر این، آنان می‌توانستند اطلاعات خارق‌العاده آشکاری را ارائه دهند و بیماری‌ها را از طریق ارتباط ذهنی تشخیص دهند. این امور، مردم را به این باور سوق داد که توانایی‌های بهره‌برداری‌نشده فراوان ذهن در دسترس آنهاست.

نفوذ هیپنوتیسم مسمر جهت‌گیری‌ها را نیز در آمریکا تغییر داد. رابرت فولر در کتابش با عنوان مسمریسم و درمان آمریکایی روح‌ها توصیف می‌کند که چگونه این تکنیک، نویددهنده بهره‌مندی‌های روان‌شناختی و معنوی بود. نویدهای آن برای خودبهبودی، تجربه روحی و کام‌یابی شخصی، به طور ویژه‌ای با استقبال افراد فارغ از تعلق کلیسایی روبه‌رو شد. فولر می‌گوید که مسمریسم «عرصه کاملاً جدید و بسیار جذابی را برای خودیابی اعماق روان‌شناختی‌شان ارائه داد». وی می‌گوید: «نظریه‌ها و روش‌های آن نویددهنده بازگردانی افراد، حتی افراد گریزان از کلیسا، به هماهنگی با طرح کیهانی بود». توصیف فولر از مسمریسم در آمریکا، تصویر دقیقی از روان‌درمانی قرن بیستم و نیز ادیان مبتنی بر به اصطلاح علم روان [یا روان‌شناسی] است. کاربران هیپنوتیسم مسمر نسبت به شیوه‌های اسرارآمیز ایجاد خواب مصنوعی، بدگمان نبودند. پزشکان و اشخاص تحت درمان هر دو بر این باور بودند که خواب هیپنوتیسمی، خزاین بهره‌برداری‌نشده از استعداد و توانایی‌های انسان را آشکار می‌سازد. آنها اعتقاد داشتند که این توانایی‌ها را می‌توان برای درک خویشتن، دستیابی به سلامت کامل، افزایش عطایای فوق طبیعی و رسیدن به مراتب عالی روحی به‌کار برد. بدین‌سان، هدف و انگیزه برای کشف و گسترش توان انسانی، بر اثر هیپنوتیسم مسمر رشد یافت و الهام‌بخش رشد و گسترش روان‌درمانی، مثبت‌اندیشی، جنبش توانش انسانی و ادیان مبتنی بر علم روان شد. اثرگذاری گسترده‌ی مسمر، نیروی محرک اولیه‌ای به جای‌گزین‌های به ظاهر علمی و دینی مسیحیت بخشید و او روند مقوله‌بندی دین در معالجه و درمان را آغاز کرد. با این‌همه، او صرفاً دین دروغین و امید دروغین به دنیا هدیه کرد. پروفیسور روان‌پزشکی، توماس ساس، اثرگذاری مسمر را چنین توصیف می‌کند: اگر بتوان گفت که روان‌درمانی به عنوان یک «تکنیک پزشکی» مدرن دارای کاشفی است، آن شخص مسمر بود.

مسمر همان نوع رابطه را با فروید و یونگ دارد که [کریستوف] کلمب با توماس جفرسون و جان آدامز. کلمب به طور تصادفی وارد قاره‌ای شد که نیاکان بنیان‌گذار بعدها آن را به هویتی سیاسی موسوم به ایالات متحده آمریکا تبدیل کردند. مسمر به طور تصادفی به کاربرد عینیت‌یافته نماد علمی و مهم عصر خود برای توضیح دادن و رها شدن از همه گونه مشکلات و مصایب بشری برخورد؛ همان ابزار بلاغی که پایه‌گذاران روان‌شناسی جدید ژرفا بعدها به هویت شبه‌پزشکی معروف به روان‌درمانی تبدیل کردند. روان‌شناسی یا دین؟

منتقدان نقاب علمی روان‌درمانی به طور خاص درباره‌ی ماهیت دینی آن اظهار نظر کرده‌اند. ریچارد فاینمن، برنده جایزه نوبل، در بررسی جایگاه علمی روان‌درمانی می‌گوید: «روان‌کاوی، علم نیست» و «چه بسا حتی بیشتر شبیه جادو- طبابت‌گری است». لانس لی «روان‌کاوی را دین پنهان‌شده زیر لفاظی علمی» و «دین جای‌گزین برای پزشک و بیمار، هر دو» می‌خواند. پرفسور پری لاندن، در کتابش، آداب و اخلاق روان‌درمانی بیان می‌کند که روان‌درمان‌گران یک مجموعه کشیشی را تشکیل می‌دهند. روان‌پزشک جروم فرانک می‌گوید که «روان‌پزشک نمی‌تواند از دست‌درازی به قلمرو دین اجتناب کند». یک نویسنده به «تأثیر یهوه» [خدای بنی‌اسرائیل] که بر اثر آن، روان‌درمانگر در تصویر ذهنی خودش، بیماران را بازآفرینی می‌کند» اشاره کرده است. روان‌پزشک توماس ساس در کتابش، اسطوره روان‌درمانی می‌گوید: «عناصر اصلی روان‌درمانی عبارت‌اند از: دین، سخن‌پردازی و واپس‌رانی». وی یادآور می‌شود که اگرچه روان‌درمانی همیشه مستلزم وجود واپس‌رانی نیست، همواره دربردارنده دین و سخن‌پردازی است. مقصود ساس از «سخن‌پردازی»، «گفت‌وشنید» است. درست همان‌گونه که گفت‌وشنید در روان‌درمانی وجود دارد، دین نیز حضور دارد. ساس قاطعانه می‌گوید که «کارهایی بشری را که اینک «روان‌درمانی» می‌نامیم، در واقع، مطالب دین است و ما به بهای گزاف امکان آسیب رساندن به سلامت روحی‌مان، برچسب نادرست «درمان» را به آن‌ها می‌زنیم». در جای دیگر، ساس، روان‌درمانی را دین می‌خواند: «آن صرفاً دینی نیست که وانمود می‌کند علم است. در واقع، آن یک دین ساختگی است که خواهان نابود کردن دین حقیقی است.» او در مورد «تصمیم سرسختانه روان‌درمانی برای غارت دین تا آنجا که می‌تواند و نابود کردن آنچه نمی‌تواند»، به ما هشدار داده است. کریستوفر لاش، نویسنده فرهنگ خودشیفتگی احتمالاً با این گفته موافق است؛ زیرا وی می‌گوید: «روان‌درمانی یک ضد دین را بنیاد می‌نهد». دین ساختگی است که «در تضاد» با دین راستین کتاب مقدس

درمان روح‌ها یا درمان اذهان؟ نوعی خدمت مذهبی درمان روح‌ها بود که در کلیسای اولیه وجود داشت و تا قرن اخیر بدان عمل می‌شد. در این خدمت مذهبی، درک وضعیت انسان و آرام کردن اذهان آشفته، غالباً به کتاب مقدس وابسته بود. دعا و درمان در کلیسای اولیه به مشکلات کوچک محدود نبود، بلکه همه اختلال‌های شخصی را دربرمی‌گرفت. خدمت مذهبی درمان روح‌ها به همه مشکلات غیر اندامی و ذهنی - احساسی زندگی افراد مربوط بود.

با پیشرفت مشاوره روان‌شناختی در قرن بیستم، مشاوره مبتنی بر کتاب مقدس کاهش یافت تا این که اکنون تقریباً وجود ندارد. درمان روح‌ها که زمانی خدمت مذهبی اساسی کلیسا بود، اینک در قرن حاضر، جای خود را به درمان اذهان موسوم به «روان‌درمانی» داد. نویسندگان فرقه‌ها و نیرنگ‌ها به این جای‌گزینی اشاره کرده‌اند: به عقیده بسیاری، دین سنتی دیگر پاسخ‌های مناسب را ارائه نمی‌دهد و شمار بیشتر و بیشتری از افراد در جست‌وجوی پاسخ‌هایی در بسته‌های ویژه و نو هستند. هزاران نفر، اگر نگوئیم میلیون‌ها نفر، در حال روی آوردن به آن بخش از روان‌شناسی هستند که وعده پاسخ و سفر بی‌دردسر و بدون ضرر به سرزمین موعود داده است و نیاز کنونی و غالب به راه حل‌های سریع برای مشکلات دشوار را به طور کامل تأمین می‌کند. مارتین گراس اظهار می‌دارد:

زمانی که انسان فرهیخته ایمانش را به دین رسمی از دست داد، نیازمند اعتقادی جای‌گزین شد که در نیمه دوم قرن ۱۹ قابل اطمینان باشد، همان‌گونه که مسیحیت در ابتدا این‌گونه بود. روان‌شناسی و روان‌پزشکی در این زمان آن نقش را به خود گرفته‌اند. کارل راجرز اذعان می‌کند که: «بله، درست است، روان‌درمانی، ویرانگر است ... روان‌درمانی، نظریه‌ها و تکنیک‌های مروج مدل جدیدی از انسان هستند که با آنچه به طور سنتی قابل قبول بود، تفاوت فاحش دارد». برنی زیلبرگلد در کتابش، تنزل آمریکا: اسطوره‌های دگرگونی روان‌شناختی می‌گوید: روان‌شناسی به جای‌گزینی برای نظام‌های اعتقادی قدیم تبدیل شده است. مکاتب مختلف روان‌درمانی، دیدگاه‌هایی را در باب زندگی خوب و چگونگی سپری کردن آن ارائه می‌دهند و کسانی که پیشینیانشان از کلام خدا آرامش می‌یافتند و در محراب مسیح و یهوه عبادت می‌کردند، اکنون از تسکین‌های فروید، یونگ، کارل راجرز، آلبرت ایس، ورنر ارهارت و شمار زیادی از نویسندگان مشابه آرامش می‌یابند و در محراب آنان عبادت می‌کنند. در حالی که در گذشته، کتاب مقدس و تفاسیر و مفسران محل رجوع بودند، امروزه زبان خاص درمانی و داستان‌های کامیابی دگرگون‌کنندگان اساساً سکولار مردم، محل رجوع است. کریستوفر لاش این نکته را تأیید می‌کند که «حال و هوای دوره معاصر، روان‌درمانی است نه دینی» و می‌گوید: «مردم امروز گرسنه‌اند، نه برای نجات شخصی، بلکه برای غم‌خواری، تصور آنی بهروزی شخصی، تندرستی و امنیت روانی.»

لاش می‌گوید: «تلقی دین به عنوان دغدغه‌ای پزشکی، آشتی بین دین و روان‌پزشکی را تسهیل می‌کند». همین که مسائل دینی، دغدغه‌ای پزشکی تلقی شدند (در زمره بیماری‌ها قرار داده شدند)، مسائل روان‌پزشکی شدند. مسائل فکری و رفتاری که زمانی دغدغه روحانیان محسوب می‌شد، به مسائل پزشکی و ظاهراً علمی تبدیل شد. سپس آنها از کلیسا به کاناپه انتقال پیدا کردند. ساس در اشاره به این تحول در روی آوردن از امور مذهبی به امور روان‌شناختی و تغییر گرایش از دین به علم می‌گوید:

فروید و فرویدیان اولیه که در ادبیات کلاسیک، تحصیل کرده بودند، این تصورات را روکش کردند و آنها را به عنوان بیماری‌ها و درمان‌های پزشکی دوباره نام‌گذاری کردند. از این دگردیسی در دنیای مدرن به عنوان کشف

علمی دوران ساز استقبال شد. افسوس که این امر در حقیقت، نابود کردن هوشمندانه و خودخواهانه مذهب انسان و نشستن «علم روان» پوزیتیویستی به جای آن است. همان طور که در جای دیگر یادآور شده ایم: دستورالعمل، ساده بود. با استفاده از خلط مفهوم امر انتزاعی (ذهن) با مفهوم اندام زیست‌شناختی (مغز)، درمان ذهن‌ها را جای‌گزین درمان روح‌ها کنید و بدین سان، افراد را متقاعد کنید که درمان ذهنی و درمان پزشکی یکسان هستند. آن را با اندکی نظریه که جامه مبدل واقعیت بر تن دارد، بیامیزید. کل آن را علم بخوانید و آن در شمار پزشکی قرار بدهید و آنچه باقی می‌ماند، تاریخ است. با گسترش روان‌درمانی، از اهمیت درمان کشیشی جان‌ها کاسته شد تا اینکه هم اکنون دیگر تقریباً وجود ندارد. ساس هم‌چنین می‌گوید که، «روان‌درمانی یک نام طنین‌انداز جدید و علمی برای چیزی است که سابقاً «درمان روح‌ها» خوانده می‌شد». یکی از اهداف اولیه نوشتن اسطوره روان‌درمانی عبارت بود از: نشان دادن این که چگونه، با افول دین و ترقی علم در قرن هجدهم، درمان روح‌های (گناه‌آلود) (که قبلاً بخش جدایی‌ناپذیر مذاهب مسیحی بود، قالبی نو با عنوان درمان اذهان (بیمار) پیدا کرد و بخش جدایی‌ناپذیر پزشکی شد.

واژه‌های گناه‌آلود و بیمار درون پرانتز، متعلق به او هستند. ورزکاران روان‌شناسی با کنار گذاشتن واژه گناه‌آلود و قرار دادن واژه بیمار به جای آن و نیز با به کار بردن واژه ذهن به جای واژه روح، در عرصه موضوعاتی که بیشتر به دین و ارزش‌ها مربوطند تا علم و طبابت، جای کشیشان مذهبی را گرفته‌اند. البته جنبه اصلی درمان روح انسان‌ها، ورود فرد به رابطه درست با خداوند بود. روح انسان‌ها از طریق اعتراف، توبه و عفو، «درمان» می‌شد. با پیروی از الگوهای کتاب مقدس که مسیح و حواریان ارائه کرده‌اند، افراد می‌آموزند تا زندگانی بسیار ارزش‌مندی داشته باشند. آنها آرامش و توانایی را در بحبوحه مشکلات خواهند یافت و صاحب خردی خواهند شد که بدانند چه کاری را انجام دهند. گذشته از این، همان‌طور که انسان‌های عادی از طریق روح‌القدس، حیات خدا را در وجود خود دریافت می‌کنند، آنها دارای یک راهنمای درونی و نیز کلام مکتوب هستند.

روان‌درمانی به مثابه دین

همه انواع روان‌درمانی، دینی هستند، ولی چهارمین شاخه روان‌شناسی — یعنی فراشخصی — به طرز آشکارتری از بقیه، دینی است. روان‌شناسی‌های فراشخصی مستلزم ایمان به ماورالطبیعه هستند. آنها متضمن این باورند که چیزی در فراسوی جهان مادی وجود دارد. با این حال، معنویتی که آنها قاعداً ارائه می‌دهند، تجربه‌های عرفانی در علوم خفیه [مانند کابالا و عرفان] و ادیان شرقی [مانند آیین بودا و آیین دائو]، هر دو را دربرمی‌گیرد. آنها بسیار معنویت‌مدار هستند و تلاش می‌کنند تا نیازهای معنوی افراد را تأمین کنند، اما در تضاد مستقیم با کتاب مقدس هستند. هر دینی که ادعا می‌کند تنها راه است، از نظر روان‌شناسی‌های فراشخصی، مردود و مطرود است. از نظر آنها، باور به هر چیز، هر قدر هم نامعقول باشد، درست است به شرط این که فرد ادعا نکند که تنها یک راه وجود دارد. گونه‌های مختلف ادیان شرقی از طریق چنین روان‌درمانی‌های فراشخصی، در حال نفوذ به زندگی غربیان

هستند. روان‌شناس دَن‌یل گولمن، به نقل از چوگیام ترونگپا می‌گوید: «آیین بودا مانند روان‌شناسی، به غرب خواهد آمد». گولمن یادآور می‌شود که چگونه ادیان شرقی «به نظر می‌رسد که به عنوان روان‌شناسی در حال پیش‌روی تدریجی هستند، نه به عنوان دین». جیکوب نیدلمن می‌گوید: شمار فراوان و فزاینده‌ای از روان‌درمانگران امروزه متقاعد شده‌اند که ادیان شرقی، فهمی از ذهن را عرضه می‌کنند که به مراتب، کامل‌تر از هر آن چیزی است که تاکنون علم غربی توصیف کرده است. در عین حال، رهبران ادیان جدید، خودشان — یعنی گوروها و معلمان مذهبی زیادی که اینک در غرب هستند — در حال تنظیم دوباره و سازوار کردن نظام‌های سنتی بر اساس زبان و حال و هوای روان‌شناسی مدرن هستند. وی همچنین اظهار می‌دارد:

با وجود همه این حرکت‌های آشکارا متفاوت، جای شگفتی نیست که هزاران مرد و زن گرفتار در سراسر آمریکا دیگر نمی‌دانند که آیا به کمک روان‌شناسانه نیاز دارند یا مذهبی. خط‌میزی که درمانگر را از راهنمای مذهبی جدا کند، نامشخص به نظر می‌رسد. کارل کراس، روزنامه‌نگار اهل وین می‌نویسد:

روان‌کاوی برخلاف واژگان فریبنده‌اش، علم نیست، بلکه دین است؛ دین نسلی که ناتوان از هر چیز دیگری است. همین نکته را در مورد روان‌درمانگری‌های مختلف می‌توان گفت که از روان‌کاوی پیروی کرده‌اند. تراژدی آن است که شمار اندکی در کلیسا تشخیص می‌دهند که روان‌درمانی، گرچه خود را به جامه علم آراسته است، همچون امپراتور عریان در «جامه‌های نو امپراتور» است؛ اما آنچه غم‌انگیزتر است، ستایش این شبه‌جامه است. از آنجا که روان‌درمانی با معنای زندگی، ارزش‌ها و رفتارها سر و کار دارد، در نظریه و در عمل، دین است. هر شاخه‌ای از روان‌درمانی، دینی است. بنابراین، ترکیب مسیحیت با روان‌درمانی، پیوند دو یا چند نظام دینی است. بدون تأثیر بر عقاید فرد، روان‌درمانی را نمی‌توان به عمل درآورد و نمی‌توان مردم را تغییر داد. روان‌درمانی، دین است؛ زیرا شامل اصول اخلاقی و ارزش‌هاست. نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناختی به تضعیف مسیحیت ادامه دادند. به هر حال، بنیان روان‌شناسی به جای در پیش گرفتن ستیز آشکار، به طور پنهانی، دین را تضعیف کردند. تأمین‌کنندگان روش روان‌شناختی با عرضه جای‌گزینی برای صلیب عیسی، از شبه‌دینی حمایت می‌کنند که ای. دبلیو. توزر توصیف کرده است:

بسیاری از ما مسیحیان در تنظیم زندگی‌مان بسیار مهارت یافته‌ایم به گونه‌ای که حقایق مسیحیت پذیرفته می‌شود بدون آن که استلزامات آن، ما را سرآسیمه سازد. ما امور را طوری مرتب می‌کنیم که می‌توانیم بدون کمک خدا به خوبی پیشرفت کنیم، در حالی که در عین حال، ظاهراً طالب آنیم. ما درباره خداوند لاف می‌زنیم، اما به دقت مراقبیم هرگز در وابستگی به او گرفتار نشویم. «قلب بیش از هر چیز، فریب‌کار است و به صورت نومیدکننده‌ای بدخو؛ چه کس می‌تواند این نکته را دریابد؟» شبه دین همیشه راه برون‌رفتی را ترتیب می‌دهد تا در صورت قصور خدا، سودمند باشد. دین واقعی تنها یک راه را می‌شناسد و با کمال میل به خود اجازه می‌دهد که از هر راه ثانوی یا جای‌گزین‌های گذرا منعزل شود. از نظر دین راستین، راه یا راه خداست یا راه تباهی کامل. از زمانی که آدم برای اولین بار بر زمین پای گذاشت، خدا از

هیچ مرد و زنی که به او توکل کردند، قصور نورزید. انسان پیرو شبه‌دین برای اعتقادنامه غیررسمی خود مبارزه می‌کند، اما بی‌احساس به خود اجازه می‌دهد که از ورود به شرایط ناخوشایند خودداری کند؛ یعنی آنجا که آینده‌اش باید وابسته به اعتقادنامه‌ای باشد که درست است. او همواره راه‌های فرعی برای گریز را اختیار می‌کند و در صورت فرو ریختن سقف، راه برون‌رفت خواهد داشت.

آنچه این روزها سخت بدان نیازمندیم، جمعی از مسیحیانی است که آماده‌اند هم‌اینک به طور کامل به خدا اعتماد کنند، همان‌سان که می‌دانند باید در آخرین روز انجام دهند. مسیحیت، فراتر از یک دین است و آن، رابطه‌ای با آفریننده هستی است. رابطه‌ای با خدای پدر از طریق بهای سنگین صلیب عیسی است. حضور سکونت‌آمیز روح‌القدس است. مسیحیان دعوت شده‌اند تا با خود حیات خدا زندگی کنند.

پولس برای اهل ایمان دعا کرد که با ایمان زندگی کنند: از همین رو، از روزی که این را شنیدیم، از دعا کردن برای شما بازناستاده‌ایم، بلکه پیوسته از خدا می‌خواهیم که با عطای هر گونه حکمت و فهمی که از روح است، شما را از شناخت اراده خود آکنده سازد؛ تا رفتار شما شایسته خداوند باشد و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید؛ یعنی در هر کار نیک، ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می‌گیرد، از هر نظر، نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید و نیز تا شادمانه، پدر را شکر گوید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدسان در قلمرو نور گردانیده است؛ زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است، که در او بازخرید شده‌ایم؛ یعنی از آمرزش گناهان برخورداریم. (کولسیان ۱: ۹ - ۱۴)

آن‌گاه پولس پند می‌دهد: به هوش باشید که کسی، شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده، اسیر نسازد؛ فلسفه‌ای که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است؛ زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است، و شما در او که همه ریاست‌ها و قدرت‌ها را سر است از کمال برخوردار گشته‌اید. (کولسیان ۲: ۶ - ۱۰)

۱. "Psychology as Religion" in PsychoHeresy: The Psychological Seduction of
[aware.org/images/Psych_02.pdf](http://www.psychoheresy_aware.org/images/Psych_02.pdf) _Christianity Source: <http://www.psychoheresy>

پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع این مقاله به دلیل طولانی بودن، حذف شده‌اند. در صورت نیاز به آنها می‌توانید به پیوند زیر در بخش "مقاله" پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز پژوهش‌های اسلامی مراجعه فرمایید :

۲. <http://pajuhesh.irc.ir/article/index/list#/article/index/show/type/article/id/949>

Martin Bobgan & Deidre Bobgan: مارتین بابگن، دارای چهار درجه دانشگاهی از جمله درجه دکترا از دانشگاه کلورادوست. دیدره بابگن نیز کارشناس ارشد زبان انگلیسی از دانشگاه کالیفرنیا در شهر سانتا باربارا و

عضو انجمن میان‌دانشگاهی «فلسفه، راهنمای زندگی است». ۳. دکترای کلام (گرایش فلسفه دین) و عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب. ۴. نویسنده این مقاله در دفاع از مسیحیت به نقد روان‌شناسی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه روان‌شناسی و روان‌درمانی خود را جای مسیحیت می‌نشانند. با وجود این، مقاله حاضر می‌تواند به خواننده نشان دهد که روان‌شناسی و روان‌درمانی همان‌طور که جای مسیحیت را گرفته‌اند، می‌توانند به عنوان بدیلی برای اسلام مطرح شوند و نقشی را بپذیرند که اساساً ادیان سنتی عهده‌دار ایفای آن بودند. (دبیر ستون.) Bible. ۵. Genesis. ۶. Resurrection of Jesus. ۷. ۸. روان‌شناسی، علم یا مطالعه فرآیندهای روانی و رفتار انسان‌ها و حیوان‌ها در تعامل با محیط‌شان است. روان‌شناسان به بررسی امور زیر می‌پردازند: فرآیندهای دریافت حسی، تفکر، یادگیری، شناخت، هیجانات، شخصیت، رفتار نابهنجار، و... روان‌شناسی دارای شاخه‌های فراوانی است: روان‌شناسی نابهنجار، روان‌شناسی تحلیلی، روان‌شناسی کاربردی، روان‌شناسی کودک، روان‌شناسی نوجوان، روان‌شناسی بزرگسال، روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی رشد، عصب‌روان‌شناسی، زیست‌روان‌شناسی، روان‌شناسی گروهی، روان‌شناسی شغلی، روان‌شناسی صنعتی، روان‌شناسی زبان، روان‌شناسی پرورشی، روان‌شناسی گشتالت، روان‌شناسی فروید و... (مترجم.) Cultists. ۹. Scripture. ۱۰. ۱۱. Occultists. ۱۲. Instruction Book. ۱۳. Psychotherapy: روان‌درمانی شاخه‌ای از روان‌پزشکی است که به جای استفاده از روش‌های فیزیکی مانند داروها و جراحی، از روش‌های روان‌شناختی مانند برقراری رابطه ویژه با بیماران و بحث با آنان درباره مشکلاتشان، برای درمان اختلال‌های روانی استفاده می‌کند. هدف روان‌درمانگر، تغییر و زدودن نشانه‌های بیماری، ارتقای رشد شخصیتی و تغییر رفتار بیماران است به گونه‌ای که آنان بتوانند به ایفای نقش اجتماعی مقبول دست یابند. (مترجم.) psychiatrist Jerome Frank. ۱۴. ۱۵. C. G. Jung Victor Von Weizsaecher: ۱۶. کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس و روان‌پزشک سوئیسی که مفاهیم «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» وی معروف است. یونگ را در کنار زیگموند فروید از پایه‌گذاران دانش نوین روان‌کاوی قلمداد می‌کنند. هنگامی که رشته دوستی آن‌دو در ۱۹۱۴ گسسته شد، یونگ آنچه را روان‌شناسی تحلیلی (analytical psychology) می‌نامید، آغاز کرد. (مترجم.) Psychoanalysis: ۱۷. روان‌کاوی، متدی نافذ در درمان بیماری‌های روانی است که با نظریه روان‌کاوانه زیگموند فروید شکل گرفت. این متد که بر بررسی فرآیندهای ذهنی ناهشیار تأکید می‌کند، برخی اوقات، «روان‌شناسی ژرفا» نامیده می‌شود. در روان‌کاوی، درمانگر با افراد گرفتار اختلال‌های روانی درباره زندگی و احساسات‌شان صحبت می‌کند و به تجربه‌های گذشته آنان توجه خاصی نشان می‌دهد تا علل پنهان مشکلاتشان را دریابد و تبیینی را برای مشکلات کنونی‌شان ارائه دهد. هدف کلی این متد، آزاد کردن انرژی روانی برای عشق و کار بالنده است. (مترجم.) ۱۸. Sigmund Freud: «تحلیل روانی» به عنوان یک مکتب در وهله نخست بر افکار فروید مبتنی است. او در نوشته‌های اولیه خود، ذهن را صرفاً به سه «بخش» ناهشیار، نیمه‌هشیار و هشیار تقسیم کرد، اما بعدها آن را به سه «سطح» ناهشیار، نیمه‌هشیار و هشیار همراه با سه «بخش» بُن، من و فرامن تفکیک کرد: ۱. بن یا نهاد، به هر فرآیند روان‌شناختی ارثی گفته می‌شود و به عنوان منبع انرژی روانی، نیروی مورد نیاز من و فرامن را تأمین می‌کند. ۲. انگیزه‌ها، میل‌ها و آگاهی‌ها و مقولات ذهنی همگی از شئون من هستند. ۳. فرامن، بازوی اخلاقی

شخصیت است که پیش از هر چیز در اثر پاداش و تنبیه والدین به وجود می‌آید. در حالی که بن کاملاً ناهشیار است، من و فرامن دارای هر سه سطح یاد شده است. در روان‌کاوی فروید، از تداعی آزاد و تفسیر رؤیا برای بررسی محرک‌های ناخودآگاه، نگرانی‌ها و تعارض‌های درونی استفاده می‌شود. (مترجم) Illusions. ۱۹. ۲۰. Jay Adams. ۲۱. collective mythologies. "obsessional neurosis of humanity". ۲۲. ۲۳. Human psyche: Thomas Szasz. ۲۴. در روان‌شناسی یونگ، شخصیت به طور عام، «روان (psyche)» نامیده می‌شود. روان، تمامی افکار، احساسات و رفتارهای آگاهانه و ناآگاهانه را در برمی‌گیرد. سه سطح کلی روان آدمی عبارتند از: هشیار؛ ناهشیار شخصی؛ ناهشیار جمعی. «هشیار» تنها قسمتی از ذهن است که مستقیماً برای خود فرد شناخته شده است. «ناهشیار شخصی»، آن دسته از تجربه‌هایی است که ایگو از شناختن یا تأیید آنها سرباز می‌زند و به حوزه آگاهی راه نمی‌دهد و از انباری سر در می‌آورند که یونگ از آن با عنوان «ناهشیار شخصی» یاد می‌کند، مانند مشکلات حل‌نشده، ناسازگاری‌ها، عقده‌ها و... «ناهشیار جمعی»، بدین معنی است که احساسات و واکنش‌های افراد مبتنی بر خاطرات عمیق تجربه بشری در گذشته است. ناهشیار جمعی مخزنی است که «کهن‌الگوها» در آن جای گرفته‌اند. کهن‌الگوها تصاویر و رسوباتی است که بر اثر تجربه‌های مکرر پدران باستانی به ناخودآگاه بشر راه یافته است. در روان‌شناسی یونگ، برخی از کهن‌الگوها، نظام‌های خاص خود را در داخل ساختار شخصیت انسان تشکیل داده‌اند. این کهن‌الگوها عبارتند از: نقاب (Persona)؛ سایه (Shadow)؛ آنیما / آنیموس (Anima/ Animus)؛ خویشتن (Self). نقاب، چهره‌ای است که ما در روابط شخصی یا در محیط‌های کاری از خود نشان می‌دهیم و الزاماً شخصیت واقعی ما نیست. سایه، تاریکی درون آدمی است که الزاماً جایگاه پلیدی‌ها نیست؛ در نگرش یونگ، همه مسائل جنسی و غرایز حیاتی، اجزای کهن‌الگوی سایه هستند، اما در عین حال، سایه منبع برانگیختگی، آفرینندگی، بینش و هیجان عمیق نیز هست. آنیما (مادینه روان)، جنبه زنانه حاضر در ناهشیار جمعی مردان است و آنیموس (نرینه روان)، جنبه مردانه حاضر در ناهشیار جمعی زنان است. خویشتن، کهن‌الگویی است که با ایجاد توازن بین همه جنبه‌های ناهشیار، به شخصیت وحدت و پیوستگی می‌بخشد و در نتیجه احساس ثبات و استحکام را به وجود می‌آورد. (مترجم) ۲۵. ۲۶. Philemon. mythology of archetypes. ۲۷. Necromancy. ۲۸. esoteric Gnosticism. ۲۹. ۳۰. Carl Rogers. Mary Stewart Van Leeuwen. ۳۱. Union Theological Seminary. ۳۲. برخی نظرهای روان‌شناسانه راجرز عبارتند از: ۱. طبیعت انسان: از نظر وی، طبیعت انسان نیک است، اما والدین، معلمان، کارفرمایان و مانند آن با تحمیل ارزش‌های خود در روند رشد انسان اخلاص می‌کنند. ۲. آزادی و اختیار: راجرز به آزادی انسان و نقش تعیین‌کننده آن در تحقق توانش‌های بالقوه اهتمام خاصی دارد. احساس مسئولیت داشتن همراه با آگاهی از تجربه‌های خود، امکان آزادی را در اندیشه و عمل بالا می‌برد. ۳. ارگانیسم و خودپنداره: ارگانیسم در کاربرد راجرز به معنی کل تجربه‌هایی است که در لحظه معین در فرد کامل جریان دارد؛ و خودپنداره گشتالت ادراکی است که از ادراک‌های مشخص‌کننده من و ادراک‌های روابط من با دیگران همراه با ارزش‌های وابسته به این ادراک‌ها تشکیل می‌شود. در شخص بهنجار، تجربه‌های تشکیل‌دهنده خود باید با ارگانیسم هماهنگ باشد. ۴. خودشکوفایی: از نظر وی، هر شخصی گرایش فطری به شکوفا کردن استعداد

منحصر به فرد خود دارد. خودشکوفایی شامل رشد روانی نیز است و عنصری مهم در نظام روان‌درمانی راجرز است. شخص تحت درمان، غیر از مشکلات دیگر، از رشد فرآیند خودشکوفایی بازمانده است. (مترجم) ۳۳. ۳۶. Franz ۳۵. Mesmerism. ۳۴. neurotic or psychotic "illness". surrogate religion. ۴۰. ۳۹. Jean Martin Charcot. ۳۸. Mesmerism. ۳۷. animal magnetism. Anton Mesmer. ۴۴. thrust of ۴۳. Clairvoyance. ۴۲. Charles Poyen. ۴۱. Hypnosis. Pierre Janet. ۴۷. ۴۶. Mesmerism and the American Cure of Souls. ۴۵. Robert Fuller. mesmerism. ۵۰. untapped ۴۹. mind – science. ۴۸. cosmic scheme. unchurched individuals. ۵۳. human potential ۵۲. spiritual heights. ۵۱. Supernatural gifts. reservoirs. ۵۵. Thomas Jefferson: ۵۴. Columbus. movement. ۵۵. جفرسون (۱۷۴۳ – ۱۸۲۶)، دولتمرد آمریکایی، یکی از نویسندگان بیانیه استقلال آمریکا و سومین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۰۱ – ۱۸۰۹) بود. (مترجم) John Adams: ۵۶. آدامز (۱۷۳۵ – ۱۸۲۶)، دومین رئیس جمهوری آمریکا (۱۷۹۷ – ۱۸۰۱) بود که پیش از آن به عنوان رجل سیاسی و نظریه‌پرداز سیاسی به جنبش استقلال آمریکا کمک کرده بود. (مترجم) ۵۷. ۵۹. scientific facade of medical entity. ۵۸. pseudo modern depth psychology. ۶۳. ۶۲. Lance Lee. doctoring. ۶۱. witch ۶۰. Richard Feynman. psychotherapy. ۶۵. The Modes and Morals of ۶۴. Perry London. scientific verbiage. ۶۸. The Myth of ۶۷. Jehovah effect. ۶۶. Jerome Frank. Psychotherapy. ۷۱. cure of ۷۰. The Culture of Narcissism ۶۹. Christopher Lasch Psychotherapy. ۷۵. The ۷۴. Bernie Zilbergeld. ۷۳. Martin Gross. ۷۲. Cults and Conssouls ministry ۷۷. Werner ۷۶. Albert Ellis. Shrinking of America: Myths of Psychological Change. ۸۱. the ۸۰. sinful souls. ۷۹. pastoral cure of souls. ۷۸. early Freudians. Erhard. ۸۲. transpersonal :psychology «Apostles». روان‌شناسی فراشخصی «شاخه‌ای از روان‌شناسی است که بر جنبه‌های معنوی زندگی بشر تمرکز می‌کند. این اصطلاح را نخست روان‌شناسانی مانند آبراهام مزلو و ویکتور فرانکل در دهه ۱۹۶۰ به کار بردند. روان‌شناسی فراشخصی، از مکتب‌های روان‌شناسی پیشین از جمله روان‌کاوی، رفتارگرایی، و روان‌شناسی انسان‌گرا پدید آمد. این روان‌شناسی، کل طیف روان‌شناسی سنتی (پیوستار رفتار بهنجار – آمیزه رفتار بهنجار و نابهنجار – رفتار نابهنجار) را دربرمی‌گیرد و آنگاه با افزودن توجه و نظر عالمانه به ابعاد ماندگار و برتر تجربه بشری به فراسوی طیف یاد شده گام برمی‌دارد: فعالیت‌ها و فرآیندهای استثنایی، تجربه‌ها، عملکردها و دستاوردها، نبوغ حقیقی، ماهیت و معنای تجربه‌های عمیق معنوی و عرفانی، حالات غیرعادی هشیاری. روان‌شناسی فراشخصی از متدهای روان‌شناختی برای بررسی موضوعات معنوی بهره می‌برد. این شاخه، افزون بر استفاده از روان‌شناسی برای درک بهتر تجربه‌های معنوی می‌کوشد درک ژرف‌تری از افراد به دست دهد تا آنان به عالی‌ترین توانش خود دست یابند. (مترجم) Daniel ۸۳. the occult. ۸۴. Chogyam Trungpa: Goleman. ۸۵. ترونگپا، راهب بزرگ صومعه سورمانگ بود که در اواخر قرن بیستم،

سازمان «شامبالا بین‌الملل» وابسته به آیین بودای تبتی را در آمریکا بنیان گذاشت تا به انتشار تعالیم آیین بودا، به ویژه مراقبه بپردازد. شامبالا نام سرزمین افسانه‌ای در اسطوره‌های آیین بوداست که گفته می‌شود مرکز عالم و محل سکونت موعود بودایی است. (مترجم). ۸۶. Oriental religions. ۸۷. Jacob Needleman. ۸۸. A. W. faith. ۸۹. garb of science. Karl Kraus. ۹۰. pseudo garment. ۹۱. pseudo. ۹۲. Tozer. ۹۳. عهد جدید، ترجمه هزاره نو، انتشارات ایلام، ۲۰۰۶، صص ۵۴۲ - ۵۴۳. (مترجم). ۹۴. همان، ص ۵۴۵.